





موضوع:

تاریخ:

نام و نام خانوادگی:

هدف:

به موش موشی کمک کن در هر قسمت عدد مناسب را رنگ بزند.

 سیزده ۱۵   ۱۴   ۱۳	 ده ۱۱   ۱۰   ۱۳	 یازده ۱۱   ۱۲   ۱۳
---------------------------	------------------------	---------------------------

 شانزده ۱۶   ۱۷   ۱۸		 چهارده ۱۶   ۱۵   ۱۴
----------------------------	--	----------------------------

 هجده ۱۴   ۱۸   ۱۶		 هفده ۱۹   ۱۸   ۱۷
--------------------------	--	--------------------------

 نوزده ۱۹   ۱۸   ۱۷	 دوازده ۱۰   ۱۱   ۱۲	 پانزده ۱۳   ۱۵   ۱۷
---------------------------	----------------------------	----------------------------



موضوع:

تاریخ

نام و نام خانوادگی

هدف:

داستان - ناصر - می خواند - یک - هر روز - کتاب



محمود - زود - خواب - می شود - بیدار - هر روز - صبح - از



تمیز - را - میزش - علی - می کند



می کارد - در - گل - باغچه - زهرا



سعید - می دوشد - را - گاو - شیر



نازنین - می زند - جارو - را - اتاق



بازخورد:

Blank rounded rectangular box for feedback.





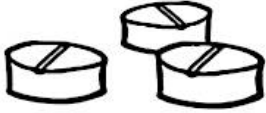

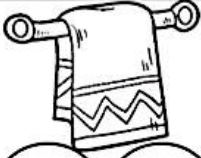

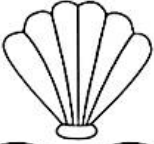



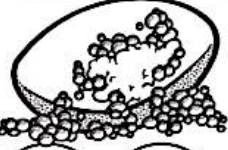
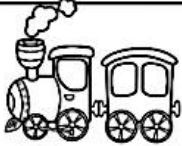
موضوع:

تاریخ:

نام و نام خانوادگی:

هدف:

نشانه‌ی مناسب را رنگ کن و کلمه را کامل کن. سپس یک بار از روی آن بنویس.

<p>قر... .....</p>  <p>ص س</p>	<p>سل... .....</p>  <p>آ ع</p>
<p>وله... .....</p>  <p>ح ه</p>	<p>بزه... .....</p>  <p>ص د</p>
<p>دف... .....</p>  <p>ص د</p>	<p>کسیف... .....</p>  <p>س ث</p>
<p>مسلث... .....</p>  <p>س ث</p>	<p>رف... .....</p>  <p>ظ ض</p>
<p>ابون... .....</p>  <p>ص د</p>	<p>ق...ار .....</p>  <p>ت ط</p>

بازخورد:

Blank space for student feedback or comments.





موضوع:

تاریخ

نام و نام خانوادگی

هدف:

# روان خوانی ها را با دقت بخوان و برای خانم معلم ارسال کن.

بازخورد:

Empty dashed box for feedback.



صبح یک روز از فصل زیبای بهار، نیکان وقتی از خواب بیدار شد، متوجه صداهای عجیبی شد. با عجله به اتاق پذیرایی آمد و ناگهان مادر بزرگ را دید. خیلی هول شده بود. تندی سلام کرد و دوباره برگشت به اتاق خودش. خیلی هیجان زده شده بود. سه ماهی می شد که مادر بزرگ و پدر بزرگ را ندیده بود. به نفس عمیق کشید و دوباره برگشت به پذیرایی. نیکان، مادر بزرگ را خیلی دوست داشت. او هر بار برای نیکان قصه های زیبا تعریف می کرد و به نیکان خیلی خوش می گذشت.

پدر بزرگ برای نیکان یک ماشین و برای نیکی یک عروسک زیبا آورده بود. آن ها در قزوین زندگی می کنند و هر بار برای نوه های خود سوغاتی می آوردند.

دیروز، روز خیلی مهمی برای نیکی بود زیرا قرار بود کارنامه‌ی نوبت دوم خود را دریافت کند و چون پدر قول داده بود اگر همه‌ی درس‌ها را خیلی خوب شود برای او دوچرخه بگیرد به همین دلیل خیلی هیجان داشت. بعد از خوردن صبحانه با مادر به مدرسه رفتند و با دیدن کارنامه‌اش خیلی خوشحال شد. زود با تلفن به پدر خبر داد تا او هم خوشحال شود. بعد از ظهر پدر با یک دوچرخه‌ی زیبا به خانه آمد. نیکی خیلی خوشحال شد و از پدر تشکر کرد. او همراه با خواهرش نیکا به حیاط رفت و با هم مشغول دوچرخه بازی شدند. مادر چند فنجان چای ریخت و همراه پدر، مادر بزرگ و پدر بزرگ در گوشه‌ای از حیاط روی فرش نشستند و گرم صحبت کردن و تماشای دوچرخه بازی نیکی و نیکا شدند.

پدر از اینکه نیکی نتیجه‌ی تلاش‌های خود را دیده بود، خدا را شکر کرد.